

بررسی تاریخ انقلاب اکتبر، ساختمان سوسیالیسم در شوروی انطور که بوده
و نه انطوری که امپریالیست ها جعل و تحریف کرده اند

(19)

توطئه بزرگ علیه اتحاد جماهیر شوروی

مایکل سیرز- آلبرت کان

کتاب سوم : ستون پنجم در روسیه

برگردان : الف نسیم

قتل در مکزیک

متهم اصلی در تمام سه دادگاه مسکو، با پنج هزار میل فاصله از آنجا زندگی می کرد. در
دسامبر ۱۹۳۶، به دنبال دادگاه زینویف- کامنف و دستگیری پیاتاکف، رادک و دیگر اعضای رهبری
کادر مرکزی ترترسکیست‌ها، ترترسکی مجبور به ترک نروژ شد. او از اقیانوس آتلانتیک عبور کرد و
در سال ۱۹۳۷ به مکزیک آمد. پس از مدت کوتاهی وقفه و استراحت در منزل هنرمند ثروتمند
دینگو ریورا (Diego Rivera)، بعداً مقر جدید خود را در ویلانی واقع در شهر کوچکی واقع در
حومه‌ی مکزیکو سیتی، به نام کویواکان (Coyoacan) بر پا کرد. طی چند ماه آینده در کویواکان،
ترترسکی در منزل خود نشسته و با ناتوانی بر قطعه قطعه شدن ستون پنجم مقتدر و پیچیده در روسیه
به وسیله‌ی ضربات چکش دولت شوروی نظارت میکرد.
در ۲۶ ژانویه ۱۹۳۷ ترترسکی در آمریکا، بیانیه‌ی امضاء شده‌ی خود را در مورد دادگاه رادک
و پیاتاکوف در روزنامه‌ی هرت منتشر کرد.

« استالین خود را در رأس حزب، در رأس دولت و در رأس تمام انتقادات جای داده
است. » ترترسکی این جمله را در تفسیر شهادت یکی از شهود در دادگاه گفت. « کشتن
او تنها راه به زیر کشیدن او از اریکه‌ی قدرت است. »

یک کمیته‌ی آمریکائی برای دفاع از ترترسکی، به وسیله‌ی طرفداران او، اما در ظاهر به
رهبری سوسیالیست‌های ضد شوروی، روزنامه نگاران و استادان در شهر نیویورک تشکیل شد. چند
نفر از لیبرال‌های معروف از همان آغاز عضو کمیته بودند. یکی از آنها به نام مانریتز هالگرن ()
Mauritz Hallgern)، نویسنده و سردبیر روزنامه‌ی بالتیمور سان (Baltimore Sun)، به
سرعت، پس از افشاء شدن اهداف واقعی و ضد روسی این کمیته از آن جدا شد. در ۲۷ ژانویه
۱۹۳۷ هالگرن به صورتی رسمی، بیانیه‌ی او را در این رابطه صادر کرد که بخشی از آن به شرح زیر
است:

« من مطمئنم و به این نتیجه رسیده‌ام، که کمیته‌ی آمریکائی تشکیل شده برای
حمایت از لنو ترترسکی، شاید به صورتی غیر عمد، به عنوان وسیله‌ای در دست
ترترسکیست‌ها جهت مداخله‌ی سیاسی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی استفاده میشود. به
همین دلیل نام مرا از لیست اعضای این کمیته حذف کنید. »

کمیته‌ی دفاع از ترترسکی، تبلیغات وسیعی را، که در آن ترترسکی به عنوان "قربانی و قهرمان
انقلاب روسیه" و دادگاه‌های مسکو به عنوان "توطئه‌ای از طرف استالین" توصیف شده بود. اولین

اقدام کمیته، تشکیل "کمیسیون مقدماتی تحقیقات" جهت تحقیق در "مورد اتهامات وارده به ترترسکی در جریان دادگاه‌های مسکو در سال‌های ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ بود."

اعضای این کمیسیون تشکیل میشد از: فیلسوف و معلم سالخورده جان دوی (John Dewey)، کارلتون بلز (Carleton Beals) نویسنده، اتو کوهل (Otto Kühl) سوسیال دمکرات و نماینده سابق پارلمان آلمان، رادیکال سابق آمریکائی و در حال حاضر روزنامه نگار ضد روسی بنیامین استولبرگ (Benjamin Stolberg) و سوزانه لا فلونته (Suzanne La Follette) روزنامه نگار و یکی از طرفداران پر و پا قرص ترترسکی.

با تبلیغات و جار و جنجال زیادی "کمیسیون تحقیقات"، کار تحقیقاتی خود را در ۱۰ آوریل در کویواکان مکزیک آغاز کرد. خود ترترسکی و یکی از منشی‌های او به نام جان فرانکل (Jan Fränkel) که در سال ۱۹۳۰ در پرینکیپو از نگهبانان مخصوص ترترسکی شده بود، تنها شهود این کمیسیون بودند.

به عنوان دستیار حقوقی ترترسکی، وکیل آمریکائی او به نام آلبرت گولدمن (Albert Goldman)، که در اول دسامبر سال ۱۹۴۱، در یک دادگاه دولتی در مینیاپولیس (Minneapolis) به جرم تلاش در تضعیف روحیه ارتش و نیروی دریائی آمریکا محکوم شده بود، وکالت ترترسکی را در این جریان به عهده داشت.

جریان بازجویی هفت روز طول کشید. تمام "شهادت" ترترسکی که در روزنامه‌های آمریکائی و اروپائی انعکاس زیادی پیدا کرد، در مجموع از اتهامات بر علیه استالین و دولت شوروی و لاف زنی‌های بی پایه و نامعقول در مورد نقش خودش در انقلاب روسیه تشکیل میشد. قسمت بزرگی از مدارک ارائه شده در دادگاه‌های مسکو بر علیه ترترسکی، توسط کمیسیون تحقیقات نادیده گرفته شد.

در ۱۷ آوریل، کارلتون بلز از عضویت خود در کمیسیون استعفا داد و بیانه‌ای علنی را در این رابطه صادر کرد، که بخشی از آن به شرح زیر است:

« ستایش و تحسین مخلصانه‌ی دیگر اعضای کمیسیون از آقای ترترسکی در طی بازجویی، امکان انجام یک تحقیقات شرافتمندانه و صحیح را از میان برده بود. از همان روز اول من متوجه شدم که سؤالات من مناسب نبودند. بازجویی نهانی در چنان هاله‌ای از ابهام پیچیده شده بود که شرایط را برای یافتن حقیقت دشوار میکرد. من به خاطر انتقاد شدیدم به بایگانی ترترسکی، به شدت مورد انتقاد قرار گرفتم. در جریان بازجویی به ترترسکی در دادگاه اجازه داده شد که موجی از تبلیغات، انتقادات و اتهامات را، عرضه کند، در حالی که کسی از او نخواست که ادعاهایش را ثابت کند. کمیسیون اگر مایل باشد، می تواند به صورتی آشکار تأسف خود را در این مورد ابراز کند، اما من نام خود را برای کمک به این نوع عملیات بچگانه لکه دار نمیکنم. »

تحت نفوذ کمیته‌ی آمریکائی دفاع از لئو ترترسکی، رشته اقداماتی جهت آوردن ترترسکی به ایالات متحده آمریکا آغاز شد. کتاب‌ها، نوشته‌ها و بیانه‌های او به صورتی بسیار وسیع در ایالات مختلف پخش شد، در حالی که حقایق در مورد دادگاه‌های مسکو در بایگانی وزارت امور خارجه، یا درمغز مفسران دادگاه‌های مسکو، همان طور که والتر دورانتی (Walter Duranty) بعدها نوشت، بر این باور بودند که "در بی رغبتی بیش از حد خوانندگان آمریکائی در شنیدن هر چیزی به جز اخبار بد در مورد شوروی" باقی ماند.

ترترسکی "توضیحات" متفاوتی برای اعترافات رفقای قدیمیش، زیردست‌های خود و متحدانش ارائه داد. ابتدا او در توضیح دادگاه‌ها زینویف و کامنیف گفت، که از طرف دولت شوروی، به این دو متهم وعده داده شده بود که آنها می توانستند جان خود را در صورت ارائه اتهامات قلبی در مورد او، نجات دهند. "مطالبات و تقاضاهای گ.پ.یو. بیشتر از این نیست"، ترترسکی نوشت، "آنها به شرطی به قربانیان خود شانس زندگی میدهند، که این تقاضاها را بر آورده کنند." وقتی زینویف،

کامنیف و شرکای جنایتکار او در هسته‌های تروریستی تیرباران شدند، ترسکی ادعا کرد که گ.پ.یو. به آنها خیانت کرده و به وعده‌های خود عمل نکرد. اما پس از این که پیاتاکوف، رادک و بقیه‌ی متهمان در دومین دادگاه مسکو به گناهان خود اعتراف کردند، بی اعتباری این توضیحات هر چه بیشتر نمایان شد و باعث شد که ترسکی با اعترافات هر چه احمقانه تری به میدان بیاید.

اکنون ترسکی ادعا میکند که متهمان به دلیل شکنجه و تاثیر "مواد مخدر" اعتراف کرده‌اند. او نوشت: "دادگاه‌های گ.پ.یو. ماهیتی کاملاً پلیسی دارد، این ساده ترین توضیحی‌ایست که در مورد این اعترافات میتوان داد! امکان این که، در جهان هستند قهرمانانی که همه گونه شکنجه‌ی بدنی و اخلاقی را که به خود او، همسر او و فرزندان او روا میدارند، تحمل کند، وجود دارد. من این چنین افرادی را نمیشناسم."

در مقاله‌ای ترسکی متهمان در آن دادگاه را مردانی "شریف" وفادار و بلشویک‌هائی اصیل و راستگو توصیف کرد که به دلیل "خیانت‌های استالین به انقلاب" راه مبارزه را انتخاب کرده بودند و به همین دلیل توسط استالین از میان برداشته شدند. در مقاله‌ی دیگری ترسکی به صورتی بسیار شدید به پیاتاکوف، رادک، بوخارین و دیگران حمله کرد و آنها را "افراد پست، با اراده‌ای ضعیف و بازیچه‌ی دست استالین" توصیف کرد.

ترسکی در سال ۱۹۳۷، در جریان بازجویی، در جواب به این سؤال، که اگر این انقلابیون قدیمی بی گناه هستند، چرا حتی یک نفر از آنها از یک دادگاه عمومی برای اثبات بی گناهی خود استفاده نکرده و اساساً چرا باید این قبیل مسائل را اعتراف کنند، گفت:

- این حق طبیعی من است که به این قبیل سوالات جواب ندهم!

در مکزیک، مانند ترکیه، فرانسه، نروژ و هر جایی که او زندگی کرده بود، ترسکی به سرعت جمع کوچکی از کارآموزان، ماجراجویان و نگهبانان مسلح را به دور خود جمع کرد. او دوباره در یک فضای بی نظیر از توطئه و دسیسه زندگی خود را شروع کرد.

ویلانی که ترسکی مقرر فرماندهی مکزیک خود را برپا کرده بود، در اصل شبیه قلعه‌ای بود که توسط دیواری به ارتفاع شش متر محاصره شده بود. در برج‌های مستقر در چهارگوشه‌ی ساختمان، نگهبانان مسلح شب و روز نگهبانی می دادند. بجز بخشی از پلیس مکزیک که فقط برای انجام وظیفه در خارج از ویلا انتخاب شده بودند، نگهبانان مسلح و مخصوص خود ترسکی به صورتی دائم در اطراف مقرر فرماندهی او نگهبانی می دادند. تمام بازدید کنندگان باید هویت خود را مشخص کرده و به سؤالاتی به سختی سؤالاتی بود که معمولاً در پست‌های مرزی مطرح میشود، جواب میدادند. مدارک عبور آنها باید امضاء میشد، و آن امضاءها باید دوباره مورد تأیید قرار می گرفت. لباس‌های بازدید کنندگان، پس از عبور از دروازه‌ی دیوارهای بلند، در کنار در ورودی ویلا، بخاطر پیدا کردن اسلحه مورد تفتیش قرار می‌گرفتند.

در داخل فعالیت شدیدی جریان داشت. تعداد زیادی از کارمندان دستورالعمل‌هائی از رهبر خود دریافت کرده و مأموریت‌های محوله را انجام میدادند. منشی‌های مخصوص تبلیغات ضد روسی، بیانیه‌های رسمی، مقاله‌ها و کتاب‌ها و مکاتبات سری ترسکی را به روسی، آلمانی، فرانسوی، اسپانیایی و انگلیسی آماده می کردند. در پرینکیپو، مانند پاریس و اسلو، تعدادی از "منشی‌های" ترسکی، مسلح به اسلحه‌ی کمری بودند و دقیقاً همان جو حیل و نیرنگ، در اینجا نیز بر توطئه گران ضد روسی حاکم بود.

تعداد نامه‌هائی که از چهار گوشه‌ی جهان به مقرر فرماندهی مکزیک، ارسال میشد، زیاد بود. برای خواندن اغلب نامه‌ها نیاز به مواد شیمیائی بود، چرا که پیام‌های واقعی با جوهر نامرئی میان خط‌های ساده‌ی مرئی نوشته شده بودند. در آنجا به صورتی دائم، ارتباط تلگرافی میان آمریکا، اروپا و آسیا برقرار بود. موجی بی پایان از روزنامه نگاران، افراد سرشناس، سیاستمداران و افراد مرموز بی نام و نشان به آنجا می آمدند که با رهبر "انقلابی" جنبش ضد روسی صحبت کنند. هنیت‌های ترسکیستی خارجی - ترسکیست‌های فرانسوی، آمریکائی، هندی، چینی و عناصر اسپانیائی موسوم به پی.او.یو.ام. اسپانیائی به صورتی پیوسته به آنجا می آمدند.

ترتسکی از مهمانان خود به شیوهی پادشاهان مستبد استقبال میکرد. بتی کیرک (Betty Kirk)، روزنامه نگار آمریکائی که از طرف نشریهی لایف در مکزیک از ترتسکی عکس گرفت با او مصاحبه کرد، رفتار دیکتاتور منشانه و تئاتر گونهی او را این چنین توصیف کرد:

« ترتسکی به ساعت خود نگاه کرد و با رفتاری متکبرانه گفت که او دقیقاً می تواند هشت دقیقه از وقت خود را در اختیار او قرار دهد. وقتی او به منشی روسی خود دستور داد که برای عکس گرفتن هنگام دیکته، خود را آماده کند، پرخاشگرانه، بر سر او به دلیل کند بودنش فریاد کشید.

پس از آن به منشی آمریکائی شمالی خود، برنارد ولف (Bernard Wolfe)، دستور داد که بنشیند، و در حالی که ولف در حال بیرون رفتن بود، ترتسکی به طور عصبی مداد خود را به روی میز میکوبید و گفت:

- عجله کن! ما زیاد وقت نداریم. »

از مقر فرماندهی خود واقع در کویواکان، ترتسکی سازمان ضد روسی خود، بین الملل چهارم، را رهبری میکرد.

همه جا، در اروپا و آسیا، در شمال - و آمریکای جنوبی، بین الملل چهارم و ستون پنجم قدرت های بزرگ با یک دیگر به صورتی نزدیک با هم همکاری می کردند.

در چکسلواکی، ترتسکیست ها با جاسوس نازی ها، کنراد هنلین (Konrad Henlein) و حزب او سودت های آلمانی، همکاری میکردند. در سال ۱۹۳۸ زمانی که قاصد سیاسی ترتسکیست ها، سرگنی بسونوف (Sergei Bessonow) که به عنوان مشاور در سفارت شوروی در برلین کار میکرد، در دادگاه به محاکمه کشیده شد، اعتراف کرد که در تابستان ۱۹۳۸ در پراگ با کنراد هنلین ارتباط برقرار کرده بود. او گفت که او به عنوان رابط میان لنو ترتسکی و کنراد هنلین انجام وظیفه میکرد.

در فرانسه: ژاک دوریوت (Jacques Doriot) جاسوس نازی و کمونیست مرتد بود که پایه گذار حزب فاشیست فرانسه بود. مانند بقیه جاسوسان نازی و فرانسوی های فاشیست، دوریوت به صورتی بسیار نزدیک با شاخهی فرانسوی بین الملل چهارم ترتسکیست ها همکاری میکرد. در اسپانیا ترتسکیست ها در صفوف سازمان ستون پنجم آنجا، موسوم به پی.او.یو.ام، که به شورش فاشیستی فرانکو کمک میکرد، رخنه کرده بودند. رهبری پی.او.یو.ام، را متحد و دوست قدیمی ترتسکی به عهده داشت.

در چین، عملیات ترتسکیست ها به وسیلهی سازمان نظامی و امنیتی ژاپن رهبری میشد. عملیات آنها شدیداً مورد تأیید افسران رهبری کنندهی سازمان امنیتی ژاپن بود. رئیس سازمان جاسوسی ژاپن در پکن در سال ۱۹۳۷ گفت:

« ما باید گروه ترتسکیست ها را حمایت کنیم و کاری کنیم که آنها در انجام عملیات خود در قسمت های مختلف چین موفق شوند. برای این که این چینی ها مخالف اتحاد کشور هستند. شاید که موفقیت های آنها به پیشرفت و هر چه قدرتمند شدن امپراطور کمک کند. آنها به صورتی جدی و هوشیارانه کار میکنند. »

در ژاپن ترتسکیست ها "مغز مورد اعتماد سازمان جاسوسی" لقب گرفته بودند. آنها در استخدام مدارس مخصوصی بودند. در آنجا آنها به جاسوسان مخفی ژاپنی راه نفوذ در حزب کمونیست شوروی و مقابله با جنبش های ضد فاشیستی در چین و ژاپن آموزش میدادند. در سوئد، یکی از رهبران ترتسکیست به نام نیلس هیگ (Nils Hyg)، از سرمایه دار و کلاهبردار هوادار فاشیست ها ایوار کروگر (Ivar Krüger)، کمک مالی دریافت میکرد. کمک های

مالی کروگر به جنبش ترترسکیست‌ها پس از خودکشی او و پس از این که بازرسان در میان مدارک او قبض‌های رسید از طرف سیاستمداران ماجراجوی مختلف از جمله هیتلر را پیدا کردند، افشاء شد. در سراسر جهان ترترسکیست‌ها به ابزاری تبدیل شده بودند، که سازمان‌های امنیتی قدرت‌های بزرگ، از آن برای نفوذ در جنبش‌های رادیکال و آزادیخواه و سازمان‌های کارگری جهت رسیدن به اهداف خود، استفاده می‌کردند.

حتی پس از مرگ ترترسکی، بین الملل چهارم به فعالیت‌های جاسوسی خود ادامه داد. در آوریل سال ۱۹۴۱، ماموران اسکاتلند یارد و پلیس انگلستان پس از کشف توطئه‌ی ترترسکیست‌ها جهت برپایی اعتصابی همگانی در سراسر کشور جهت تضعیف سازمان جنگی انگلستان، به دفاتر ترترسکیست‌ها در لندن، گلاسکو، والس اند و ناتینگهام، حمله کردند. در اول دسامبر ۱۹۴۱ در ایالات متحده آمریکا ۱۸ نفر از رهبران ترترسکیست‌های مقیم آنجا از طرف دادگاهی در مینیآپولیس به دلیل طرح توطئه جهت تضعیف صداقت و وفاداری و ایجاد بی‌نظمی میان سربازان و ملوانان آمریکائی محکوم شدند.

همراه با وکیل ترترسکی، آلبرت گولدمن، منشی حزب سوسیالیست‌ها (نامی که ترترسکیست‌ها برای حزب خود در آمریکا انتخاب کرده بودند) جیمز پی. کنون، مدیر روزنامه‌ی ترترسکیستی فلیکس مورو، یکی از نگهبانان مکزیکی ترترسکی بنام جیک کوپر و چهارده نفر دیگر از اعضای رهبری شاخه‌ی جنبش ترترسکیست‌ها در آمریکا، به زندان‌های میان ۱۶ ماه تا یک سال محکوم شدند. گرانت دونه، یکی از معروفترین ترترسکیست‌های آمریکائی فعال در جنبش کارگری، که نام او در جریان مذاکرات ذکر شد، سه هفته قبل از آغاز دادگاه، خودکشی کرد.

در مارس ۱۹۴۳ روزنامه‌ی ترترسکیست‌ها به نام مبارز، به دلیل "تلاش در ایجاد مانع در راه کوشش‌های دولت جهت پیروزی نهائی" ممنوع اعلام شد. پس از بررسی سازمان نظامی، وزارت دادگستری اطلاعیه‌ای را به این شرح صادر کرد: "پس از ۷ دسامبر ۱۹۴۱، این روزنامه به صورتی آشکار مردم را به عدم شرکت در جنگ تشویق کرده است.... در ضمن مواضع این روزنامه خطی تمسخر آمیز در مورد دموکراسی را دنبال کرده.... و حاوی مطالب دیگری است که مقصودی بجز ایجاد مانع در راه شرکت در جنگ و نابودی روحیه‌ی نیروهای مسلح نداشته است".

مفسر خارجی اهل آمریکای روزنامه اخبار روزانه شیکاگو، پانول گالی (Paul Ghali)، در ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۴ از سوئیس گزارش داد که رئیس گشتاپو هاینریش هیملر از ترترسکیست‌های اروپائی به عنوان بخشی از طرح‌های جنبش زیر زمینی نازی‌ها جهت خرابکاری و توطئه در دوران پس از جنگ استفاده کرده بود. گالی گزارش داد که اعضای سازمان‌های فاشیستی جوانان آموزش ترترسکیستی "مارکسیسم" داده میشد، مدارک قلابی در اختیارشان گذاشته میشد، آنها را مسلح کرده و به پشت جبهه‌ی متحدان جهت نفوذ در تشکیلات احزاب کمونیستی مستقر در مناطق آزاد شده فرستاده میشدند. در فرانسه اعضای سازمان فاشیستی جوزف دارناندس به وسیله‌ی نازی‌ها جهت انجام عملیات تروریستی و جاسوسی مسلح میشدند. "این تفاله‌های ملت فرانسه"، گالی در گزارش خود نوشت: "به سبک و سیاق بین المللی ترترسکیست‌ها و به فرمان شخص هاینریش هیملر برای فعالیت‌های بلشویکی آموزش داده میشوند. وظیفه‌ی آنها انجام عملیات خرابکاری در خطوط ارتباطی متحدان و کشتن سیاستمداران فرانسوی است. به آنها گفته میشود که به هموطنان هوادار خود بگویند که شوروی در حال حاضر سرمایه داری ناقص و بدقواره‌ی رای، که بر اساس اصول اولیه ارائه شده از طرف لنین شکل گرفته است را معرفی میکند و وقت آن است که دوباره به صورتی جدی راه بلشویک‌ها را پیشه‌ی خود کنیم. سازماندهی این گروه‌های تروریستی سرخ، یکی از سیاست‌های روز هیملر، با هدف ایجاد بین الملل چهارم، متأثر از ایدئولوژی کثیف نازی‌ها است. این گروه‌ها با هدف اصلی مبارزه با روس‌ها، هم زمان بر علیه‌ی آمریکائی‌ها و انگلیسی‌ها عمل میکنند.

از هم پاشیدگی ستون پنجم روسیه در دادگاه‌های مسکو بر علیه بلوک راست‌ها - ترترسکیست‌ها، شکست سختی برای ترترسکی بود. به تدریج نشانه‌های ناامیدی و تشنج در نوشته‌های

او ظاهر شد. تبلیغات او بر علیه اتحاد جماهیر شوروی هر چه بی رحمانه تر، متناقض تر و نامعقول تر شدند. او دائما از "حقوق تاریخی" خود سخن میگفت.

انتقادات او بر علیه ژوزف استالین هر چه بی محتوا تر و بی منطق تر میشد. او مقالاتی نوشته و در آن ادعا می کرد که "رهبر شوروی از این لذت میبرد که دود سیگار را به صورت بچه‌های نوزاد فوت کند". تنفر شدید شخصی او از استالین به یکی از اجزای اصلی زندگی او تبدیل شد. او به منشی‌های خود مأموریت داد که شیوه‌ی زندگی استالین را به صورتی وسیع و کاملا اهانت آمیز به رشته‌ی تحریر در آورند.

دوستان ترتسکی در ایالات متحده آمریکا با هم توافق کردند که این کتاب را به وسیله‌ی موسسه‌ی چاپ هارپر در نیویورک به چاپ برسانند. اما در حالی که کتاب در حال چاپ شدن بود، موسسه هارپر از انتشار آن امتناع کرد و تعداد معدودی از آنها که به بیرون داده شده بود به موسسه باز گردانده شد. بخش‌هایی از کتاب قبلا توسط ترتسکی به صورت مقالات جداگانه منتشر شده بود. آخرین مقاله‌ای که قبل از مرگ ترتسکی منتشر شد، قبلاً در نشریه‌ی لیبرتی در آگوست ۱۹۴۰ با تیتیر "آیا لنین توسط استالین مسموم شد؟" به چاپ رسیده بود. در آوریل ۱۹۴۰، درست در لحظه‌ای که تبلیغات ضد روسی در آمریکا به شدت جریان داشت، چاپخانه‌ی هارپر نظر سابق خود را عوض کرد و تصمیم گرفت که کتاب ضد استالینی ترتسکی را منتشر کند.

در سال ۱۹۳۹ ترتسکی در ارتباط با کمیته‌ای در کنگره که توسط نماینده‌ی تگزاس مارتین دایز (Martin Dies) رهبری میشد قرار گرفت. این کمیته که با مأموریت تحقیقات در مورد فعالیت‌های ضد آمریکائی تشکیل شده بود، به یک گرد همانی بحث و مجادله بر علیه اتحاد جماهیر شوروی تبدیل شده بود. ترتسکی توسط نماینده‌ی کمیته دایز مورد احترام شدید قرار داشت و از او به عنوان شاهدی مطلع دعوت میشد که نظرات خود را در مورد خطر مسکو ابراز کند. در ۸ دسامبر ۱۹۳۹ در روزنامه‌ی نیویورک تایمز مطلبی از ترتسکی به چاپ رسید. او بیان این مطالب را در کمیته‌ی دایز به عنوان بخشی از وظایف سیاسی خود تشریح کرد. مسئله‌ی آوردن ترتسکی به ایالات متحده آمریکا مورد بحث قرار گرفت. با این وجود انجام این طرح‌ها هرگز عملی نشد.

در سپتامبر ۱۹۳۹ یک جاسوس ترتسکیست اروپائی که با نام فرانک جکسون (Frank Jacson) مسافرت میکرد با کشتی هه د فرانس (He de France) به ایالات متحده آمریکا آمد. نام اصلی جکسون، ژاک مورنارد وان دن درشه (Jacques Mornard van den Dresche) بود. او از نام‌های دیگری از قبیل لنون ژاکوم (Leon Jacome) و لنون کایکیز (Leon Kaikys) نیز استفاده میکرد. جکسون در سوربون پاریس تحصیل می کرد و در همان جا بود که توسط یک ترتسکیست آمریکائی به نام سیلویا اگلوف (Sylvia Ageloff) به عضویت جنبش ترتسکیست‌ها در آمد. در سال ۱۹۳۹ توسط یکی از نمایندگان انترناسیونال چهارم، به او اطلاع داده شد که باید برای انجام وظیفه به عنوان "یکی از منشی‌های ترتسکی" به مکزیک برود. به او پاسپورتی که در اصل متعلق به یک فرد کانادائی به نام تونی بابیش (Tony Babich)، که در ارتش جمهوری خواهان اسپانیا خدمت کرده و توسط فاشیست‌ها در اسپانیا به قتل رسیده بود، داده شد. ترتسکیست‌ها پاسپورت را به دست آورده بودند، عکس او را با عکس جکسون عوض کردند.

جکسون پس ورود به نیویورک مورد استقبال سیلویا اگلوف و دیگر ترتسکیست‌ها قرار گرفت. آنها او را به کویاکان، محلی که او قرار بود برای ترتسکی کار کند بردند. او بعدها به پلیس مکزیک گفت:

"ترتسکی قصد داشت که من را به شوروی برای سازماندهی یک سری از مأموریت‌ها بفرستد. او به من گفت که با یک کشتی بادبانی چینی به شانگهای مسافرت کنم، در آنجا قرار بود که من با جاسوسان کشتی‌های دیگر ملاقات کرده و بعد با هم دیگر باید از منچوری عبور می کردیم و وارد روسیه میشدیم. مأموریت ما این بود که روحیه‌ی ارتش سرخ را ضعیف کنیم، در کارخانجات اسلحه سازی و سایر کارخانجات خرابکاری کنیم."

جکسون هرگز برای انجام مأموریت خود به شوروی نرفت. در ۲۰ آگوست ۱۹۴۰ او رهبر خود ترتسکی را در ویلای او در کویواکان که به شدت نگهبانی میشد با وارد کردن ضربه‌ی یک تبر به قتل رساند.

وقتی جکسون به وسیله‌ی پلیس مکزیک دستگیر شد، گفت که او میخواست که با سیلویا اِگْلوف ازدواج کند و ترتسکی این ازدواج را ممنوع اعلام کرده بود. بر سر این موضوع گفتگو و بحث شدیدی بین آنها در گرفته بود.

- بخاطر سیلویا من تصمیم گرفتم که زندگی خود را کاملاً فدا کنم.
و بعد در اعتراف بعدی، او گفت:

« من بجای این که یک رهبر سیاسی را ملاقات کنم که برای آزادی طبقه‌ی کارگر مبارزه میکند، به آدمی برخورد کردم که به دنبال چیزی به جز ارضاء نیازهای خود، که همان احساس تنفر و انتقام جوئی بود، نبود. او از مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر برای چیزی به جز مخفی کردن فرومایگی و محاسبات تنفر انگیز خودش استفاده نمیکرد.
از روزی که من این خانه را شناختم، که او ادعا میکرد آن را به یک قلعه تبدیل کرده بود، من اغلب از خودم می پرسیدم، از کجا این پول‌ها برای انجام این کارها می آید.....شاید مشاوران ملیت‌های بزرگ خارجی جوابی برای این سنوال داشته باشند.....»

این ترتسکی بود که مرا، آینده‌ی مرا و دلبستگی‌های مرا نابود کرد. او مرا به مردی بدون نام، بدون کشور و به وسیله‌ای در دست خود تبدیل کرده بود. من به کوچه‌ای بن بست رسیده بودم. وی من را مثل کاغذی در دست‌های خودش مچاله کرد. »

پس از مرگ ترتسکی فقط یک نفر بود که می توانست جای ناپلئون روسیه را پر کند: آدولف

هیتلر

* * * * *

بهمن ادیب 2007/06/20